



Redesigning an Explanatory Model of Revolution Based on Islamic Foundations in Contrast to Huntington's Structural Theory of Uneven Development

Mohammad Nazir Erfānī¹
Ammar Sabeel²

Abstract

Samuel Huntington's theory of "uneven development" is based on the premise that revolutions occur in societies where economic and social modernization are not accompanied by political modernization and development. The findings indicate that Huntington's theory explains only a limited aspect of the reality of revolutions, and particularly with regard to religious and cultural revolutions, it suffers from a fundamental deficiency due to its dominant economic-political perspective and its neglect of value-based, faith-based, and theistic elements. According to Islamic foundations, the human being is a free, purposeful agent endowed with a divine nature and capable of bringing about social transformation, whereas in Huntington's theory, the human being is "dissolved" within social structures and human action is viewed merely as a function of environmental and economic pressures. In addition, Huntington completely overlooks the role of religious leadership, cultural-ideological networks, mosques, religious authority, and monotheistic ideals in the formation of revolutions. Comparative analysis shows that the Islamic Revolution conforms neither to the Eastern nor the Western models of revolution, for it neither began at the periphery nor resulted from the gradual collapse of political institutions; rather, it emerged as a cultural-faith-based movement led by divine leadership and marked by the mass participation of millions from the heart of society.

Keywords: Revolution, Theory, Huntington, Uneven Development, Political Development

¹. Assistant Professor at Al-Mustafa International University, mna8181@yahoo.com

². PhD Scholar in Qur'an and Medicine, Al-Mustafa International University, sabil51214@gmail.com

باز طراحی مدل تبیین انقلاب مبتنی بر مبانی اسلامی در برابر تبیین ساختاری نظریه توسعه نامتوازن هانتینگتون*

محمد نظیر عرفانی^۱

عمار سیل^۲

چکیده

نظریه «توسعه نامتوازن» ساموئل هانتینگتون بر این پیش فرض استوار است که انقلاب در جوامعی رخ می دهد که نوسازی اقتصادی و اجتماعی با نوسازی و توسعه سیاسی هم گام نباشد؛ مسئله محوری پژوهش حاضر آن است که آیا این نظریه، با مبانی اسلامی هم خوانی دارد و آیا می تواند انقلاب اسلامی ایران را که مبتنی بر ارزش های دینی است، به درستی تبیین کند؟ همچنین پژوهش در پی آن است که با جایگزینی مبانی اسلامی به جای مبانی نظریه هانتینگتون، چارچوبی بدیل برای تحلیل انقلاب در جهان اسلام ترسیم کند. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر مطالعه کتابخانه ای است. نتایج نشان می دهد که نظریه هانتینگتون تنها بخش محدودی از واقعیت انقلاب ها را توضیح می دهد و به ویژه درباره انقلاب های دینی و فرهنگی، به دلیل غلبه نگاه اقتصادی-سیاسی و غفلت از عناصر ارزشی، ایمانی و الهی، دچار کاستی بنیادین است. طبق مبانی اسلامی، انسان موجودی مختار، هدفمند، صاحب فطرت الهی و عامل تحول اجتماعی است؛ در حالی که در نظریه هانتینگتون انسان در ساختارهای اجتماعی «محو» شده و کنش او صرفاً تابع فشارهای محیطی و اقتصادی تلقی می شود. علاوه بر این، هانتینگتون نقش رهبری دینی، شبکه های فرهنگی-ایدئولوژیک، مساجد، مرجعیت دینی و آرمان های توحیدی را در شکل گیری انقلاب کاملاً نادیده گرفته است. تحلیل تطبیقی نشان می دهد انقلاب اسلامی نه با مدل شرقی و نه با مدل غربی انقلاب سازگار است، زیرا نه از پیرامون آغاز شد و نه نتیجه فروپاشی تدریجی نهادهای سیاسی بود؛ بلکه حرکتی فرهنگی-ایمانی با رهبری الهی و مشارکت میلیونی مردم از مرکز جامعه شکل گرفت. بر این اساس، نظریه توسعه نامتوازن در تبیین انقلاب های اسلامی، به ویژه انقلاب اسلامی ایران، از کارآمدی لازم برخوردار نیست و نیازمند بازسازی و اصلاح بر مبنای مبانی اسلامی است.

واژگان کلیدی: انقلاب، نظریه، هانتینگتون، توسعه نامتوازن، توسعه سیاسی

*تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۸/۱۲ و تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۱۰/۲۰

^۱ . استادیار جامعه المصطفی العالمیه، (نویسنده مسئول)، mna8181@yahoo.com

^۲ . دانشجوی دکتری، قرآن و طب، جامعه المصطفی العالمیه، sabil51214@gmail.com



مقدمه

نظریه توسعه نامتوازن هانتینگتون درباره انقلاب به عنوان یکی از نظریه‌های متأخر انقلاب مطرح گردیده و همچنین خواست مشارکت سیاسی را به عنوان منشأ انقلاب دانسته است، نظریه هانتینگتون از نظریه‌هایی است که از سوی برخی نویسندگان با انقلاب اسلامی ایران تطبیق داده شده و نقدهایی نیز بدان وارد شده است.

با توجه به مبانی نظریه توسعه نامتوازن می توان قائل شد که این نظریه توان کمتری برای تبیین تحولات انقلابی در جهان اسلام دارد. نظریه «توسعه ناموزون» بر محور توسعه نیافتگی سیاسی در کنار توسعه یافتگی اقتصادی استوار است، نظریه توسعه نامتوازن در قالب نظریه‌های مدرن و با بهره‌گیری از ساختار اجتماعی سیاسی جوامع خاصی مطرح گردیده و انطباق آن با شرایط اجتماعی و فرهنگی جهان اسلام از موضوعات قابل تأمل است.

اغلب صاحب نظرانی که به تبیین و تحلیل انقلاب اسلامی ایران پرداخته‌اند، در کنار نظریه خود، عامل دیگری غیر از عوامل مادی محض را در شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران مؤثر می‌دانند و به موضوعات فرهنگی نیز تأکید داشته‌اند.

گام اول: معرفی نظریه با منابع آن

۱. نظریه پرداز

ساموئل هانتینگتون (Samuel P. Huntington) در ۱۸ آوریل سال ۱۹۲۷م در نیویورک در یک خانواده مهاجر انگلیسی به دنیا آمد. در دانشگاه‌های ییل و شیکاگو تا مرحله کارشناسی ارشد تحصیل کرد. دکترای علوم سیاسی را از دانشگاه هاروارد گرفت و در همان دانشگاه به مدت ۵۸ سال به تدریس پرداخت. از سال ۱۹۸۹ تا هفتاد سالگی ریاست مرکز مطالعات استراتژیک دانشگاه هاروارد را عهده دار بود. وی در ۲۴ دسامبر سال ۲۰۰۸م درگذشت.

هانتینگتون مسئولیت‌های متعدد دیگری را هم بر عهده داشته است، از جمله:

۱. دستیار تحقیقات امور دفاعی در مؤسسه مطالعاتی بروکینگز (۵۳-۱۹۵۲)

۲. پژوهشگر شورای تحقیقات علوم اجتماعی آمریکا (۱۹۵۴-۵۷)
۳. دستیار مؤسسه جنگ و صلح در دانشگاه کلمبیای نیویورک (۱۹۵۸)
۴. هماهنگ کننده دفتر طرح و برنامه ریزی شورای امنیت ملی آمریکادر دوره برژینسکی (۱۹۷۷-۷۸)
۵. تحلیلگر امور دفاعی و استراتژیک در وزارت دفاع و خارجه آمریکا (از ۱۹۸۵)
۶. ریاست انجمن مطالعات علوم سیاسی آمریکا (۸۷-۱۹۸۶)
۷. بنیانگذار و سردبیر مجله سیاست خارجی (۷۷-۱۹۷۰)

۲. معرفی نظریه

نظریه هانتینگتون به عنوان یکی از نظریه های مطرح جدید درباره علل رویداد انقلاب هاست که بسیاری از محققان تلاش نموده اند تا این نظریه را با انقلاب های مختلف تطبیق دهند و میزان انطباق آن با انقلاب های مختلف را بسنجند؛ برای همین منظور ابتدا به بررسی نظریه مذکور می پردازیم.

هانتینگتون با تقسیم جوامع به سه دسته تقسیم می نماید:

۱. با ثبات پیشرفته دموکراتیک،
 ۲. با ثبات سنتی
 ۳. بی ثبات در حال توسعه
- از دیدگاه هانتینگتون انقلاب تنها در جوامع در حال توسعه امکان پذیر است زیرا در چنین جوامعی اگر توسعه به صورت نامتوازن صورت بگیرد و در کنار توسعه اقتصادی - اجتماعی، توسعه سیاسی تحقق نیابد گروه های ناراضی را جذب کند. آنان به شکل سنتی به مخالف بر می خیزند و در چنین حالتی هر تحولی از جمله انقلاب قابل پیش بینی خواهد بود (مشیرزاده، مروری بر نظریه های انقلاب در علوم اجتماعی، ص ۷۰). لذا ایشان انقلاب را کاملاً جدید و مقارن انقلاب انگلیس در قرن ۱۸ و از ویژگی های فرهنگ غرب می دانند. ملکوتیان، نگرشی به نظریه های انقلاب و نقد و ارزیابی آنها، ص ۳۲)



هانتینگتون در مورد نقش گروههای اجتماعی در شکل گیری انقلاب می گوید:

۱. شهر کانون مخالف در درون کشور است.
 ۲. طبقه متوسط کانون مخالف در درون شهرند.
 ۳. روشنفکران فعالترین گروه مخالف در میان طبقه متوسطاند.
 ۴. دانشجویان منسجم ترین و کارآمدترین انقلابیون در میان روشنفکرانند.
 ۵. با این همه مخالفت روستائیان برای رژیم مرگبار است لذا روشنفکران باید بکوشند با روستائیان ائتلاف انقلابی پیدا کنند. (همان، ص ۳۴)
- از دیدگاه هانتینگتون انقلاب ها به دو دسته شرقی و غربی تقسیم می شوند:
۱. در مدل غربی رژیم در حال فروپاشی است ولی در مدل شرقی رژیم کاملاً بر اوضاع مسلط است.
 ۲. در مدل غربی ابتدا رژیم حکومت مرکزی سقوط می کند و سپس به سراسر کشور سرایت می کند لذا آغاز انقلاب در این مدل مشخص است اما پایان آن نا معلوم است. در حالی که در مدل شرقی انقلاب ابتدا از نقاط دوردست و کوهستانی شروع و به تدریج به مرکز ختم می شود. لذا پایان انقلاب مشخص است اما آغاز آن تاریخ دقیقی ندارد (همان، ۳۵).

۳. منابع

- برخی از آثار هانتینگتون که به فارسی ترجمه گردیده اند عبارتند از:
۱. سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، مترجم: محسن ثلاثی. ناشر: علم
 ۲. موج سوم دموکراسی در پایان سده ۲۰، مترجم: احمد شهسا، ناشر: روزنه
 ۳. چالش های هویت در آمریکا، مترجم محمودرضا گلشن پژوه و دیگران، ناشر: ابرار معاصر
 ۴. چند جهانی شدن - گوناگونی فرهنگی در جهان کنونی، مترجم: علی کمالی. ناشر: روزنه

۵. اهمیت فرهنگ - هانتینگتون، لارنس هریسون، گروه ترجمه انجمن توسعه مدیریت ایران-درحال توسعه. ناشر: امیرکبیر
۶. ناگفته های سیاست بین الملل. هانتینگتون، رابرت جرویس، جان میرشایمر، کنت والتز، عسگر قهرمانپور (مترجم) ناشر: دفتر علم
۷. برخورد تمدن ها و بازسازی نظم جهانی (The Clash of the Civilizations)، فارین افروز، ۱۹۷۲، شماره ۳ ۱۹۹۳
۸. ارتباط تمدن های اسلامی و کنفوسیوسی (The Islamic-Confusian Connection)، فصلنامه نیو پرسپکتیوز کوارترلی، تابستان ۱۹۹۳
۹. تمدن ها باید یاد بگیرند که همزیستی نمایند [Civilizations Must Learn to Coexist]، سنترپیس، دانشگاه هاروارد، ۱/۸/۱۹۹۴.
۱۰. اگر تمدن نیست، پس چیست؟ برخورد تمدن ها، پارادایم تحلیل جهان نو، War [If Not Civilization, what? Paradigm of the Post-Cold World] فارین افروز، سال ۷۲، شماره ۳، تابستان ۱۹۹۳.

گام دوم: تبیین نظریه

تجلی نظریه توسعه نامتوازن هانتینگتون در کتاب «سامان سیاسی و جوامع دستخوش دگرگونی» است. هانتینگتون انقلابها و چگونگی وقوع آنها را به شیوه ای کارکردگرایانه و دورکیمی بررسی می کند.

۱. انقلاب

ساموئل هانتینگتون بخشی از کتاب خود، «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی» را به بحث درباره پدیده انقلاب اختصاص داده است. او با بیان این نکته که آنچه وی آن را انقلاب می خواند، دیگران انقلاب بزرگ یا انقلاب اجتماعی خوانده اند، در تعریف انقلاب می گوید:



«انقلاب یک دگرگونی سریع، بنیادی و خشونت‌آمیز داخلی در ارزش‌ها و اسطوره‌های مسلط بر یک جامعه، نهادهای سیاسی، ساختار اجتماعی، رهبری، فعالیت و سیاست‌های حکومتی است.» (هانتینگتون، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ص ۳۸۵)

۲. توسعه اجتماعی - اقتصادی

از نظر هانتینگتون انقلاب در جوامعی رخ می‌دهد که نوعی تحول اجتماعی و اقتصادی را تجربه کرده‌اند و فراگردهای نوسازی و تحول سیاسی آنها از فراگردهای دگرگونی اجتماعی و اقتصادی آنها واپس مانده است. وقوع انقلاب یک ویژگی بارز جوامعی است که دستخوش نوسازی‌اند و در ضمن یکی از شیوه‌های نوسازی در آن جوامع است. هانتینگتون انقلاب را تجلی دیدگاه نوگرایانه می‌داند (همان). وی نوسازی را فرایندی می‌داند که مستلزم دگرگونی در همه زمینه‌های اندیشه و فعالیت انسانی است و خاصه نوسازی سیاسی عبارت است از حرکت از جامعه سنتی به جامعه نوین (منوچهری، نظریه‌های انقلاب، ص ۷۹).

نظریه توسعه نامتوازن بر این باور است که اصلاح در ساختار اقتصادی نیاز به ایجاد نهادهای سیاسی کارآمد دارد. چراکه نتیجه نهایی نوسازی اقتصادی و اجتماعی در جامعه‌ای که فاقد نهادهای سیاسی پرتوان و کارآمد باشد، نابسامانی سیاسی را ایجاد خواهد نمود. اصلاح در ساختار اقتصادی که خود موجب گذار به سمت نظام اقتصادی غیرمتمرکز است، بدون دگرگونی در نظام سیاسی متناسب با ساختار اقتصادی جدید میسر نخواهد بود. درحقیقت، نوسازی اجتماعی و اقتصادی، بی‌ثباتی سیاسی را به همراه داشته و گسستگی عمیقی میان دوران پیش از نوسازی و اصلاحات و دوران پس از آن پدید می‌آورد.

کشوری که دستخوش اصلاحات می‌گردد، از نظر اجتماعی رشته‌های وابستگی را با الگوهای سنتی زندگی، گسسته و فشارهایی را متوجه پیکره نظام سیاسی می‌نماید. ازطرفی در اثر بالارفتن سطح درآمد ملی، نیروی کار از بخش کشاورزی به صنعت و شهرنشینی روی آورده و ازطرف دیگر شیوه‌های جدید تولید کالاهای اقتصادی و خدمات، سطح رفاه عمومی را افزایش داده و از آنجاکه دولت و نظام سیاسی حاکم نمی‌تواند انتظارات مردم را در زمینه

مشارکت سیاسی برآورده سازد، کشور از فرایند نوسازی سرخورده می شود. (ذهیری، تاثیر اصلاحات ناهمگون در وقوع انقلاب اسلامی ایران، ج ۲، ص ۱۳)

به عبارت دیگر، باتوجه به اینکه اصلاحات اقتصادی به صورت یک حرکت تند و ناگهانی انجام می پذیرد، موجب فشارهای شدید بر پیکره نظام سیاسی می گردد. برای ایجاد موازنه و تعدیل این حرکت تند، باید ساختار سیاسی نیز همگام با تحولات اقتصادی، دچار دگرگونی شود، در غیر این صورت بحران های اجتماعی رخ خواهند داد که منبع تنش ها و بحران های سیاسی خواهد شد.

هانتینگتون ارتباط بین توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی را به تفصیل بیان کرده است. وی توسعه را به مثابه فرایندی تلقی می کند که به وسیله آن هر کشور ظرفیت خود را برای جذب آثار بی ثبات کننده مشارکت مردم در امور سیاسی ناشی از تحرک اجتماعی افزایش می دهد. وی معتقد است که توسعه یافته ترین کشورها، پیچیده ترین و مولدترین اقتصادها را دارند. بنابراین توسعه اقتصادی و سیاسی وابسته به یکدیگرند (هانتینگتون، سامان سیاسی در جوامع دست خوش دگرگونی، ص ۲۶۷)

۳. عدم توسعه سیاسی

هانتینگتون معتقد است، مهمترین تمایز سیاسی میان کشورها نه از صورت حکومت، بلکه از درجه حکومت کردنشان مایه می گیرد. یک کمبود بزرگ فراسوی همه کمبودهای دیگر (بیسوادی، فقر، بهداشت و) در اکثر کشورهای توسعه نیافته وجود دارد و آن کمبود اشتراک سیاسی و حکومت کارآمد، مقتدر و مشروع است. قانون توسعه نیافتگی سیاسی مثل توسعه نیافتگی اقتصادی در کشورهای رو به توسعه آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین قرار دارد. به جز چند استثنا، تکامل سیاسی این کشورها پس از جنگ جهانی دوم همراه بوده است با کشمکش قومی و طبقاتی فزاینده، شورشها، خشونت های پی در پی توده ای، کودتاهای متناوب، چیرگی رهبران کاریزمایی، فساد گسترده کارمندان دولت، تجاوز خودسرانه به حقوق

و آزادی های شهروندان ، سطح نازل معیارهای کارایی اداری و اجرایی ، از خود بیگانگی گسترده ، انشعاب و گهگاه فروپاشیدگی کامل احزاب بزرگ سیاسی (همان)

هانتینگتون در این باره معتقد است ، نابسامانی های سیاسی یاد شده ، بیش از همه از دگرگونی سریع اجتماعی مایه می گیرد. و دیگر آنکه وارد شدن سریع گروه های اجتماعی تازه در عرصه سیاست با تحول کند نهادهای سیاسی همراه بوده است.

هانتینگتون توسعه سیاسی را در همه حوزه های سیاسی جامعه تسری داده و معتقد است که باید نهادهای حکومتی تقویت شوند. از نظر وی اصلاحات و نوسازی سیاسی مستلزم بسط آگاهی سیاسی به گروه های اجتماعی تازه و تحرک این گروه ها به صحنه سیاست است. تحول سیاسی به ایجاد نهادهای سیاسی نیاز دارد که به اندازه کافی تطبیق پذیر، پیچیده، مستقل و منسجم باشند تا بتواند گروه های تازه را به درون خود جذب نموده و اشتراک سیاسی آنها را سازمان داده و دگرگونی های اجتماعی و اقتصادی را به پیش برند. (هانتینگتون ، سامان سیاسی در جوامع دست خوش دگرگونی، ص ۲۶۷)

بدین ترتیب موضوع مشارکت سیاسی از مباحث اساسی در بحث توسعه است. در کشورهای در حال توسعه، حتی مستبدترین رژیم ها نیز ضمن آنکه شرکت مردم را در حکومت محدود می سازند، شدیداً به جلب حمایت توده مردم علاقه دارند؛ اما در اینکه آیا شرکت مردم موجب توقف نوسازی و توسعه می شود یا نه، یا اینکه میزان مشارکت مردم باید تا چه میزانی باشد، صاحب نظران اختلاف دارند. عده ای، از شرکت مردم در فعالیت های اقتصادی استقبال می نمایند؛ اما از تلاش برای مقاومت در برابر مالیات ها، تقاضای مزد بیشتر در صنایع دولتی، اعتصاب در بخش دولتی و تقاضا برای کالاهای مصرفی بیشتر، حمایت نمی کنند (همان، ص ۲۸۴)

هانتینگتون برای مشارکت سیاسی اهمیت خاصی قائل بوده و فقدان آن را جزو علل ضروری انقلاب می داند. وی معتقد است برای بازشناخت علل انقلاب باید بر ریشه های اجتماعی و روان شناختی انقلاب تأکید عمده داشت. از همین روی، علل انقلاب را در کنش

متقابل نهادهای سیاسی و نیروهای اجتماعی جست‌وجو می‌کند و می‌گوید: «انقلاب به دو شرط ضروری نیاز دارد: نخست اینکه آن دسته از نیروهای اجتماعی که تاکنون از صحنه سیاست بیرون بوده‌اند، خواستار اشتراک در سیاست گردند و دوم اینکه نهادهای سیاسی بتوانند مسیرهایی را برای اشتراک گروه‌های اجتماعی نوپدید در سیاست و جذب نخبگان جدید در حکومت فراهم سازند. خلاصه آنکه وجود گروه‌های آرزومند و تعالی‌جو در کنار نهادهای خشک یا انعطاف‌ناپذیر، زمینه‌ساز انقلاب‌هاست» (همان، ص ۲۶۴)

بدین ترتیب نظریه توسعه یک پیش‌فرض اساسی دارد و آن توسعه‌یافتگی اقتصادی و پیش‌فرض دوم عدم توسعه سیاسی در کنار توسعه اقتصادی است.

موارد مذکور لزوماً موجب انقلاب نمی‌شوند، بلکه وجود این عامل به بروز بحران در سطح جامعه کمک می‌کند. درحقیقت بحران‌های ناشی از عدم تعادل و ناهمگونی در ساختارهای سیاسی و اقتصادی زمانی موجب انقلاب خواهد شد که عوامل و زمینه‌های دیگری ازجمله ایده‌های جدید وجود داشته باشد و تحلیل یک‌جانبه انقلاب اسلامی براساس این نظریه، صحیح به نظر نمی‌رسد.

۴. عوامل وقوع بی‌ثباتی سیاسی

هانتینگتون ویژگی‌هایی را برای نهادهای سیاسی جهت حفظ اجتماع سیاسی در نظامهای مدرن قائل است که نبود این مشخصه‌ها در جوامع جنوب به وقوع بی‌ثباتی سیاسی یاری می‌رساند:

۱. پیچیدگی (دامنه کارکردها)
۲. گستره وسیع (ورود گروه‌هایی از طبقات پایین به جامعه سیاسی)
۳. قابل انطباق (توانایی برآوردن خواسته‌های رفاهی و قانونی)
۴. متعدد (ناکامی یک نهاد باعث ناکامی کل نظام نشود)
۵. بی‌طرفی (مستقل از طبقه مسلط)
۶. انسجام (عدم سوء استفاده گروه‌های متعارض)

۷. اهتمام به منافع گروهی (متفاوت از منافع طبقاتی یا منزلتی)

هنگامی که جامعه به مرز بی ثباتی سیاسی رسید امکان وقوع آن در چهار شکل قابل ارزیابی است که هانتینگتون تمرکزش را بر شق چهارم قرار می دهد:

۱. کودتا (تغییر رهبران و سیاستها)؛

۲. شورش (اصلاح نهادهای سیاسی)؛

۳. جنگهای استقلال؛

۴. انقلاب. (تیلور، علوم اجتماعی و انقلابها، ص ۱۱۳)

۵. پیش شرطهای وقوع انقلاب

به نظر هانتینگتون، برآورده نشدن درخواستها و محرومیت از فرصت‌های مشارکت در نظام سیاسی، یک گروه را انقلابی می‌سازد. اما یک انقلاب به بیگانگی گروه‌های بسیاری از نظام موجود نیاز دارد. اتحاد انقلابی باید عناصری از گروه‌های شهری و روستایی را دربرگیرد. برای وقوع انقلاب در کشوری که دستخوش نوسازی است، باید:

۱. طبقه متوسط شهری، روشنفکران، صاحبان حرف و بازرگانان به اندازه کافی از سامان موجود بیگانه شده باشند.

۲. روستاییان نیز به اندازه کافی همین بیگانگی را داشته باشند

۳. طبقه متوسط شهری و روستاییان نه تنها در نبرد بر ضد دشمن واحد، بلکه در مبارزه برای یک قضیه واحد به اندازه کافی متحد باشند. این قضیه معمولاً ملیت‌گرایی است. اگر دوره ناکامی طبقه متوسط شهری با دوره ناخرسندی روستاییان مصادف نگردد، انقلاب دور از انتظار است.

هانتینگتون ادامه می‌دهد که در میان گروه‌های شهری، طبقه متوسط جامعه گروه واقعاً انقلابی است و سرچشمه اصلی مخالفت با حکومت را باید در این طبقه جست. یعنی: کارکنان دولت، افسران ارتش، معلمان و وکیلان، مهندسان و تکنیسین‌ها، کارفرمایان و مدیران.

در میان طبقه متوسط نیز بخش‌های غیراداری و غیربازرگانی و به ویژه روشنفکران بیش از دیگران انقلابی‌اند و دانشجویان انقلابی‌ترین قشر روشنفکران به شمار می‌آیند:

«شهر، کانون مخالفت در دورن کشور است، طبقه متوسط، کانون مخالفت در درون شهر است. روشنفکران، فعال‌ترین گروه مخالف طبقه متوسط‌اند و دانشجویان، منسجم‌ترین و کارآمدترین انقلابیان در میان روشنفکران‌اند.» (هانتینگتون، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ص ۴۲۳)

اما روشنفکران طبقه متوسط به تنهایی نمی‌توانند انقلاب به راه اندازند. آنان به همکاری گروه‌های روستایی که هیچ انقلابی را بدون آن‌ها نمی‌توان برپا کرد، نیاز دارند. مخالفت شهر برای نظام سیاسی مشکل‌آفرین است، ولی کشنده نیست. در حالی که مخالفت روستاها مرگبار است.

هانتینگتون برای وقوع انقلاب پیش شرطهایی را مطرح می‌کند که حضورشان به دنبال شکاف سیاسی ناشی از نوسازی شتابان، الزامی است:

۱. وی میزان بسیج اجتماعی مشترک گروه‌های اصلی را نخستین شرط می‌داند و مقصودش از گروه‌های اصلی اجتماع همانا روشنفکران طبقه متوسط و کشاورزان است.

۲. ظرفیت دو گروه برای اقدام در مسیر موازی شرط دومی است که توسط هانتینگتون بر آن تاکید می‌رود. او وقوع این اقدام موازی را مشروط می‌کند به:

۱-۲. موفقیت روشنفکران در تعریف زمینه‌های مشترک توسط جاذبه‌های فراطبقاتی و ملی

۲-۲. تقویت آن جاذبه‌ها در قالب حضور نخبگان استعماری و بیگانه

۳. سومین نکته‌ای که هانتینگتون مطرح می‌کند بر تفاوت ظرفیتهای جوامع سیاسی برای توسعه تاکید دارد. (تیلور، علوم اجتماعی و انقلابها، ص ۱۱۴)



هنگامی که این پیش شرطها تحقق پیدا کردند و انقلاب وارد مرحله عملی شد طی سه مرحله فرایند درونی اش پیش خواهد رفت:

۱. گسترش مشارکت سیاسی به خارج از نهادهای مستقر

۲. از بین رفتن آن نهادها

۳. خلق نهادهای نو

۶. مدل های انقلاب

«انقلابها پدیده‌هایی کمیاب‌اند. بیش‌تر جوامع هرگز انقلابی را تجربه نکرده‌اند... تمدن‌های بزرگ گذشته مانند مصر، بابل، ایران، یونان، رم، چین، هند و جهان عرب خیزش‌ها، شورش‌ها و دگرگونی‌های دودمان سلطنتی را تجربه کرده‌اند، ولی هیچ یک از این رویدادها شباهتی به انقلاب‌های بزرگ غرب نداشته‌اند. به گونه‌ای دقیق‌تر، باید گفت که انقلاب ویژگی نوسازی و یکی از شیوه‌های نوسازی یک جامعه سنتی است و چه در جامعه سنتی غرب و چه در دیگر جوامع سنتی، پدیده‌ای ناشناخته بوده است. انقلاب تجلی غایی دیدگاه نوگرا... است... پیش‌گام انقلاب نوین، انقلاب سده هفدهم انگلیس بود که رهبرانش باور داشتند که... انسان‌ها با کنش قانون‌گذارانه می‌توانند جامعه‌شان را بازسازی کنند. تصویر انقلاب در سده هجدهم دنیوی شده بود. آگاهی به انقلاب را انقلاب فرانسه پدید آورد... پس از انقلاب فرانسه، ما تحول آگاهانه آیین‌های انقلابی را می‌یابیم.» (هانتینگتون، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ص ۳۸۶)

او ادامه می‌دهد:

«انقلاب یک جنبه از نوسازی به شمار می‌آید. انقلاب پدیده‌ای نیست که هر جامعه و در هر دوره‌ای از تاریخ آن رخ دهد... انقلاب در یک جامعه بسیار سنتی و در سطح پایینی از پیچیدگی اجتماعی و اقتصادی روی نمی‌دهد و در جوامع بسیار نوین نیز پیش نمی‌آید. انقلاب نیز مانند صورت‌های دیگر خشونت و نااستواری، بیش‌تر در جوامعی رخ می‌دهد که نوعی تحول اجتماعی و اقتصادی را تجربه کرده باشند و فراگردهای نوسازی و تحول سیاسی آنها از

فراگردهای دگرگونی اجتماعی و اقتصادی‌شان واپس مانده باشد... جوهر سیاسی انقلاب، گسترش شتابان آگاهی سیاسی و تحرک سریع گروه‌های تازه به صحنه سیاست است؛ چندان که برای نهادهای سیاسی موجود جذب این گروه‌ها به درون نظام امکان‌ناپذیر گردد.» (همان، ص ۳۸۷)

به نظر هانتینگتون، بعید است یک انقلاب موفق در نظام‌های سیاسی دموکراتیک و دیکتاتوری‌های کمونیستی رخ دهد، زیرا آن‌ها می‌توانند گروه‌های اجتماعی نوپدید را جذب کنند. مگر این که راه سیاست بر این گروه‌ها بسته شود. او درباره یک انقلاب کامل و تمام عیار اضافه می‌کند:

«یک انقلاب کامل مرحله دومی نیز دارد که همان آفرینش و نهادمندی یک سامان سیاسی نوین است... همه انقلاب‌ها نمی‌توانند سامان سیاسی نوینی پدید آورند. معیار درجه انقلابی بودن یک انقلاب، شتاب پهنه گسترش اشتراک سیاسی است و معیار موفقیت یک انقلاب، اقتدار و استواری نهادهایی است که خود انقلاب پدیدشان می‌آورد. (به طور کلی)، یک انقلاب تمام عیار مستلزم نابودی سریع و خشونت‌آمیز نهادهای سیاسی موجود، تحرک گروه‌های تازه به صحنه سیاست و آفرینش نهادهای سیاسی نوین است. توالی و ارتباط‌های میان این سه جنبه ممکن است از یک انقلاب به انقلابی دیگر تفاوت پذیرد (که در این میان دو الگوی غربی و شرقی قابل تمیزند).» (هانتینگتون، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ص ۳۸۸)

هانتینگتون دو مدل عمده انقلابها را تحت عنوان الگوی غربی و شرقی انقلاب از هم تفکیک می‌نماید.

۱-۶. الگوی غربی انقلاب

۱. در رژیمهای پادشاهی و اریستوکراتیک بسیار سنتی رخ می‌دهد؛
۲. در جوامعی رخ می‌دهد که دارای نهادهای فاقد ظرفیت توسعه هستند؛



انقلابهای فرانسه و مکزیک و مرحله اول انقلاب چین نمونه هایی برای الگوی غربی انقلاب هستند.

۲-۶. الگوی شرقی انقلاب

۱. در رژیمهای استعماری به وقوع می پیوندد؛
۲. در جوامعی روی می دهد که دارای نهادهایی با ظرفیت محدود توسعه باشند نه عدم ظرفیت توسعه؛
۳. مراحل بعدی انقلاب چین و انقلاب ویتنام و خیزشهای ضد استعماری دیگر از جمله نمونه های الگوی شرقی انقلاب هستند.

۳-۶. بی ثباتی مادون انقلاب

- هانتینگتون علاوه بر دو مدل فوق ، مدل سومی را هم مدنظر قرار داده است که آن را بی ثباتی مادون انقلاب می نامد. در بی ثباتی مادون انقلاب عوامل ذیل به چشم می خورد:
۱. عدم توازی نیروهای شهری و روستائی
 ۲. توقف گروههای غیررادیكال برجسته است وقایع فرانسه ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸م و حوادث بعد سقوط عثمانی و قاجاریه و رژیم سینگمن کره ۱۹۶۰م از آن جمله اند. (تیلور، علوم اجتماعی و انقلابها، صص ۱۱۵-۱۱۷)

گام سوم و چهارم: کشف و تدوین مبانی نظریه و تدوین مبانی اسلامی

باید توجه داشت که خواستگاه نظریه توسعه نامتوازن غرب است و به دلیل تفاوت در مبانی و پیش فرض ها با نظریه های اسلامی دارند نمی توان نتیجه واحد را از آن اخذ نمود زیرا گرچه این نظریه در زادگاه خود (غرب) کار آمد است اما وارد نمودن آن در منطقه ای که با محل شکل گیری این نظریه تفاوت دارد، اشکالات و معایب آن هویدا می گردد

نظریه توسعه نامتوازن هانتینگتون نیز دارای اشکالاتی است که نمی تواند منطبق با مبانی اسلامی باشد و از این رو است که گرچه در تحلیل برخی انقلابها در جوامع غرب و شرقی به

نتایجی دست یافته است اما این نظریه در تحلیل انقلاب اسلامی دچار مشکل و ایراد است زیرا:

۱. مبنای معرفت شناختی

مهمترین مبنای نظریه توسعه نامتوازن این است که نظریه پرداز خالق ارزشها را خود انسان می داند آنهم انسانی که خود بر اساس این مبانی توسعه، یعنی توسعه اقتصادی یا سیاسی ارزیابی می شود، این در حالی است که در نظام معرفتی واقع گرا، توسعه به جای اینکه به بسط و توسعه فضاهای پیرامونی انسان بیانجامد، باید منجر به بسط خویشتن انسان گردد، آنچه لحظه به لحظه در حال نو شدن است و بناید دو روز مثل هم یکدیگر باشد، انسان است نه پیرامون او، یعنی تحولات پیرامونی انسان باید به گونه ای باشد که در راستای دستیابی به کمال انسانی ارزیابی شود. (خسرو پناه، در جست و جوی علوم انسانی اسلامی، ج ۲، ص ۵۲)

از این رو به نظر می رسد هانتینگتون بر اساس مبنای معرفت شناختی خود که انسان محور توسعه پیرامونی است؛ انسان و اراده او و همچنین باورها و ایدئولوژی ها را در شکل گیری انقلاب بی اثر تلقی نموده است.

این درحالی است که محرک اصلی در انقلاب اسلامی ایران دیدگاه ارزشی و مکتبی است در کنار این امر وجود رهبری عالم که الگویی از رهبران صدر اسلام می باشد زیرا بدون حضور چنین شخصیتی هر آن امکان انحراف انقلاب از مسیر صحیح وجود دارد، لهذا انقلاب اسلامی ایران که اندیشه فکری و ایدئولوژی اسلام شیعی را مبنای خویش قرار داده بود با رهبری امام خمینی (ره) و حضور همه اقشار جامعه به وقوع پیوست و هرچند گونه ای از تحولات و «توسعه اجتماعی- اقتصادی» در رژیم شاهنشاهی صورت گرفت، اما در درجه اول این نیروهای نوپدید ناشی از روند نوسازی نبودند که در ایران دست به انقلاب زدند. به عبارت دیگر، رهبری انقلاب را روشنفکران و نیروهای جدید ناشی از این نوسازی در اختیار نداشتند. بسیاری از این نیروها، زمانی با انقلاب همراه شدند که مردم شهر و روستا خیابانها را پر کرده بودند. به طور کلی، روحانیت انقلابی، که رهبری انقلاب را در اختیار داشت، در دسته



روشنفکران ناشی از روند نوسازی قرار نداشت و آرمان و عقاید ویژه چنین نیروهایی را نیز حمل نمی‌کرد.

هانتینگتون نقش همه اقشار را در نظر نگرفته و نقش رهبری را نیز نادیده گرفته است و در نظریه خود در مورد انقلاب، اساساً جایی برای فرهنگ، ایدئولوژی، رهبری و دیگر عناصر فرهنگی باز نکرده است.

۲. مبانی هستی‌شناختی

هانتینگتون در ارائه نظریه توسعه نامتوازن، خواسته یا ناخواسته، در دام تحلیل مادی افتاده است. وی در شکل‌گیری انقلاب‌های اجتماعی، سخن از توسعه اقتصادی، عدم توسعه سیاسی و نقش طبقه متوسط جامعه گروه واقعاً انقلابی (کارکنان دولت، افسران ارتش، معلمان و وکیلان، مهندسان و تکنیسین‌ها، کارفرمایان و مدیران) و اینکه در میان طبقه متوسط نیز بخش‌های غیراداری و غیربازرگانی و به ویژه روشنفکران بیش از دیگران انقلابی‌اند و دانشجویان انقلابی‌ترین قشر روشنفکران به شمار می‌آیند و... به میان آورده است.

ضمن پذیرش تأثیر فی‌الجمله‌ی این عوامل، به طور کلی می‌توان سخن از عوامل دیگری به میان آورد که مورد غفلت هانتینگتون قرار گرفته است. به عنوان مثال، می‌توان از سنن لایزال و ثابت الهی و تأثیر آن‌ها در تحولات تاریخی، قدرت اراده‌های ایمانی و توان آن‌ها برای خلق و تصرف در پدیده‌های اجتماعی، پدیده‌ی غیب و نقش آن در تغییر مناسبات برنامه‌ریزی‌شده و... نام برد که تماماً مورد غفلت قرار گرفته‌اند.

لذا یکی از مهم‌ترین مبانی که لازم است یک نظریه‌پرداز نسبت به نظریه‌ی خود با آن را مشخص کند، مبانی هستی‌شناختی است. زیرا که این مبنا نشان‌دهنده نوع نگاه نظریه‌پرداز به عالم هستی و حوادث آن است بر طبق مبانی هستی‌شناختی اسلامی تمام حوادث جهان دارای عوامل مادی و مجرد می‌باشند و همه این عوامل ممکن الوجود بوده و در اصل وجود و بقای خود نیازمند واجب الوجود بالذات هستند. (خسرو پناه، در جست و جوی علوم انسانی اسلامی، ج ۲، ص ۳۳)

در مبانی هستی شناختی اسلامی چگونگی تاثیر گذاری علت بر معلول و نیازمندی معلول به علت، همواره به یک صورت نیست؛ از این رو علت اقسام متعددی همچون علت حقیقی، اعدادی، علت مادی، صوری، غایی و فاعلی دارد که سلسله همه این علت های ممکن به واجب الوجود ختم می شود و شأنی از شئون او و عین تعلق، فقر و ربط حقیقی به او هستند. خسرو پناه، درس های معرفت شناسی و روش شناسی علوم انسانی، ص ۲)

با توجه به مبانی و پیش شرطهای نظریه انقلاب هانتینگتون می توان گفت که ایشان در بررسی انقلاب ها صرفاً نگاه مادی گرایانه داشته و از سایر عوامل غفلت نموده است زیرا که آرمان انقلاب اسلامی ایران و اتکای آن به دین که بر گرفته از مبانی هستی شناختی اسلامی بوده است، صریحاً با انقلاب ناشی از روند نوسازی و انقلاب توسط یک طبقه متوسط و نوظهور مایل به مشارکت سیاسی مغایرت دارد.

به علاوه انقلاب اسلامی با دو الگوی غربی و شرقی انقلاب مورد نظر هانتینگتون نیز فاصله زیادی دارد.

به طور کلی در ایران، با توجه به قدرت رژیم حاکم تنها یک اندیشه عمومی قدرتمند، یک شبکه ارتباطی خاص و یک رهبری ویژه می توانست انقلاب بسازد و آن هم اندیشه اسلامی، شبکه گسترده مساجد و رهبری داهیانه حضرت امام (ره) بود. طبقه متوسط ناشی از روند نوسازی، به تنهایی نه تنها از این توانایی برخوردار نبود، بلکه خیلی از عناصر عمده آن از مهره های رژیم موجود بوده و در اختیار آن قرار داشتند.

لذا به نظر می رسد آنچه موجب ناکارآمدی این نظریه در تحلیل انقلاب اسلامی ایران می گردد در تفاوت مبانی و پیش فرض های مورد پذیرش نظریه پرداز با مبانی هستی شناختی اسلامی نهفته است.

بر اساس مبانی هستی شناختی اسلامی:

۱. جهان تحت ربوبیت الهی است و کلیت آن نمی تواند خارج از سقف مشیت حضرت او شکل گیرد.

۲. چون جهان تحت ربوبیت الهی است، لاجرم رو به تکامل خواهد بود، زیرا ربوبیت الهی از جنس فیض است و در فیض الهی نقص راه ندارد.
۳. تکامل تاریخی جز از راه مبارزه به وجود نخواهد آمد.
۴. در همه‌ی مبارزاتی که تحولات تاریخی را به وجود می‌آورند، اراده‌های انسانی سهم دارند.
۵. تمامی تحولات تاریخی به نفع جبهه‌ی حق تمام خواهد شد.

۳. مبنای انسان شناختی

نظریه توسعه نامتوازن هانتینگتون همان دغدغه‌هایی که در غرب می‌تواند انسان‌ها را برآشوبد، را برای جوامع اسلامی نیز تعمیم داده است. از آنجا که در غرب اقتصاد و سرمایه مینا و محور است، همه چیز حتی انسان، با معیار سرمایه تعریف می‌شود. تحولات اجتماعی پیرامون این انسان نیز قبل از هر چیزی با معیار اقتصاد سنجیده می‌شود. از همین روست که وی تلاش می‌کند که تا علتی اقتصادی برای انقلاب پیدا کند (توسعه اقتصادی)؛ در نقد انطباق‌پذیری نظریه هانتینگتون با انقلاب اسلامی ایران می‌توان اشاره نمود که آنچه در ایران به‌عنوان فرایند توسعه اتفاق افتاد، به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران توسعه نبوده، بلکه به‌عنوان شبه‌توسعه و به‌تعبیر برخی نویسندگان شبه‌مدرنیزاسیون شناخته می‌شود. کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ص ۱۲۸) به‌عبارت دیگر، در فرایند تحولاتی که در ایران اتفاق افتاد، نوعی وابستگی مفرط به غرب و واردات گسترده صنایع بر پایه درآمدهای نفتی بوده که نمی‌توان از آن با عنوان توسعه یاد نمود. هانتینگتون علاوه بر توجه نداشتن به انسان و ماهیت او، صرفاً عوامل ساختاری را در شکل‌گیری انقلاب مد نظر قرار داده است در حالی که ما بر این باوریم علاوه بر اینکه می‌توان به عوامل ساختاری به عنوان زمینه‌های فراهم‌کننده یک انقلاب توجه داشت و نمی‌توان آنها را تنها عامل تعیین‌کننده به شمار آورد، عواملی همچون باورها و اعتقادات بر گرفته از تفکرات و اندیشه‌های دینی، می‌تواند بر عوامل ساختاری تاثیر گذارده، عملی را متفاوت از جریان

ساختاری یک جامعه به انجام رساند و حتی ساختارهای موجود در یک جامعه را دچار تغییر نماید. (خسرو پناه، در جست و جوی علوم انسانی اسلامی، ج ۲، ص ۳۹)

از سوی دیگر نوع نگاه هانتینگتون به انسان، تنها به صورت ابزاری مکانیکی است که در خدمت تحولات موجود جامعه نقش ایفا می کند به گونه ای که درون ساختارهای اجتماعی ذوب می شوند و افراد جامعه تنها ابزاری تلقی شده اند که ساختارهای اجتماعی عامل مؤثر در تصمیم گیری و انتخاب افراد به شمار می روند و نقش تعقل و انتخاب آگاهانه افراد در این سیستم به حداقل ممکن رسیده است.

در حالی که بر اساس مبانی انسان شناختی اسلامی، خداوند متعال، آفریننده، حاکم مطلق بر هستی انسان و جهان است. پس همه مخلوقات از جمله انسان و تمامی فعالیت ها و دستاوردهای او نسبت به خداوند هیچ استقلالی نداشته و عین فقر، نیاز و وابستگی به او هستند. انسان موجودی است مخلوق خداوند که با اندیشه، انگیزه، خلاقیت، اراده و اختیار، مسئول کردار خویش است و می تواند جهان دنیوی و اخروی و زندگی فردی و اجتماعی خود را بسازد. انسان دارای فطرتی الهی است که در پرتو تربیت اسلامی، فردی فعال، مسئولیت پذیر و توانا گردیده و خود را امانتدار نعمت های الهی می داند و رفتار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود را بر اساس عقلانیت اسلامی شکل می دهد، بر این اساس، امید به آینده در او موج می زند و با نشاط و تلاش مضاعف به فعالیت اجتماعی می پردازد. (خسرو پناه، درس های معرفت شناسی و روش شناسی علوم انسانی، ص ۹)

با توجه به تفاوت مبانی انسان شناختی در اسلام و نظریه هانتینگتون، طبیعی است، نظریه انقلاب در اسلام نتایجی متفاوت از نتایج به دست آمده از نظریه انقلاب (توسعه نامتوازن) هانتینگتون و نظر ایشان در مورد انسان های درون اجتماع به دست خواهد داد.

۴. مبنای دین شناختی

هانتینگتون در ارتباط با رابطه دین و اجتماع در اسلامی می نویسد: اسلام هر گونه جدایی بین اجتماع دینی و اجتماعی سیاسی را رد می کند، و بدین ترتیب امور دنیوی و اخروی

از یکدیگر منفک نیست، دین از سیاست جدا نیست، مشارکت سیاسی یک وظیفه دینی است. اسلام بنیادگرا می خواهد در یک کشور اسلامی، رهبران سیاسی، مسلمانان عامل باشند، شریعت قانون اصلی و بنیادی باشد و علما در تنظیم سیاست حکومتی یا حداقل در تجدید و اصلاح آن رأی قطعی داشته باشند. (هانتینگتون، موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ص ۳۳۶)

در مبانی دین شناختی از منظر اسلام به چند نکته باید توجه نمود

۱. دین اسلام با مسیحیت تحریف شده تفاوت اساسی دارد
 ۲. دین اسلام دارای آموزه های اجتماعی تاثیر گذار است و به این سبب است که نگاه سکولاریستی به دین، چنان که معتقدان به مسیحیت باور دارند، در نگاه اسلامی مردود است.
 ۳. اهمیت نگاه به اسلام از دید اسلام جامع نگر و پرهیز از نگاه جزئی و بخشی به برخی آموزه های اسلامی است چرا که این امر موجب لغزش در نظریه پردازی خواهد شد
 ۴. دین تفاوت ماهوی با اسطوره دارد، از این رو نگاه یکسان به دین و اسطوره نیز نمی تواند تحلیل صحیحی از ماهیت یک انقلاب اجتماعی شیعی به دست دهد)
خسرو پناه، در جست و جوی علوم انسانی اسلامی، ج ۲، ص ۴۳
- با توجه به این نکات می توان دریافت دین، فرهنگ و ایدئولوژی در هدایت انقلاب های اجتماعی نقشی فعال و پر رنگ دارد در انقلاب اسلامی ایران از آنجا که بیشترین شعارهای انقلاب اسلامی مربوط به اهداف و آرمان های انقلاب در بُعد فرهنگی بوده، این نیز گویای آن است که نارضایتی مردم از وضعیت فرهنگی جامعه شدیدتر از سایر ابعاد بوده و شاید مهم ترین علت انقلاب اسلامی بوده باشد؛ اما این نارضایتی به نارضایتی سیاسی بدل شده و در قالب شعارهای سیاسی مربوط به وضعیت نامطلوب رژیم گذشته نمود یافته است. (هراتی، مطالعه تطبیقی آزمون پذیری نظریه انقلاب هانتینگتون با انقلاب در ایران و مصر، ص ۱-۱۸)

و همچنین بر خلاف نظریه هانتینگتون در انقلاب های اجتماعی شیعی، رهبری از ابتدای انقلاب عامل اصلی و تعیین کننده به شمار می آید.

گام پنجم: جایگزینی مبانی اسلامی به جای مبانی نظریه برای کشف تغییر یا عدم

تغییر

۱. نظریه هانتینگتون

انقلاب تنها در جوامع در حال توسعه امکان پذیر است زیرا در چنین جوامعی اگر توسعه به صورت نامتوازن صورت بگیرد و در کنار توسعه اقتصادی - اجتماعی، توسعه سیاسی تحقق نیابد گروه های ناراضی را جذب کند. آنان به شکل سنتی به مخالف بر می خیزند و در چنین حالتی هر تحولی از جمله انقلاب قابل پیش بینی خواهد بود لذا ایشان انقلاب را کاملاً جدید و مقارن انقلاب انگلیس در قرن ۱۸ و از ویژگی های فرهنگ غرب می دانند.

هانتینگتون در مورد نقش گروه های اجتماعی در شکل گیری انقلاب می گوید: شهر کانون مخالف در درون کشور است؛ طبقه متوسط کانون مخالف در درون شهرند؛ روشنفکران فعالترین گروه مخالف در میان طبقه متوسط اند؛ دانشجویان منسجم ترین و کارآمدترین انقلابیون در میان روشنفکرانند؛ با این همه مخالفت روستائیان برای رژیم مرگبار است لذا روشنفکران باید بکوشند با روستائیان ائتلاف انقلابی پیدا کنند.

از دیدگاه هانتینگتون انقلاب ها به دو دسته شرقی و غربی تقسیم می شوند: در مدل غربی رژیم در حال فروپاشی است ولی در مدل شرقی رژیم کاملاً بر اوضاع مسلط است و در مدل غربی ابتدا رژیم حکومت مرکزی سقوط می کند و سپس به سراسر کشور سرایت می کند لذا آغاز انقلاب در این مدل مشخص است اما پایان آن نامعلوم است. در حالی که در مدل شرقی انقلاب ابتدا از نقاط دوردست و کوهستانی شروع و به تدریج به مرکز ختم می شود. لذا پایان انقلاب مشخص است اما آغاز آن تاریخ دقیقی ندارد

۲. تحول در نظریه

جوامع بی ثبات سنتی هم داریم که بی ثباتی آن ارتباطی به توسعه نامتوازن ندارد. بر همین اساس، انقلاب هم مقوله جدیدی نیست همواره در تاریخ انقلابهایی رخ داده اند. ثانیاً در انقلاب اسلامی نه تنها روشنفکران مورد ادعای ایشان کانون نبودند بلکه تا اواخر غالباً با رژیم شاه همراه بودند و یا حداقل ایرادهای سطحی داشتند.

انقلاب اسلامی واجد هیچ یک از الگوهای غربی و شرقی مورد ادعای هانتینگتون نبوده است زیرا هم رژیم تا آخر کاملاً بر اوضاع مسلط بود (مخالف با الگوی غربی) و هم انقلاب از نقاط دوردست شروع نشد بلکه از مرکز و به صورت تظاهرات میلیونی شروع و به اقصی نقاط کشور گسترش یافت (مخالف با الگوی شرقی).

لذا می توان گفت گرچه توسعه اقتصادی و عدم توسعه سیاسی می تواند زمینه ای برای انقلاب باشد اما بر اساس مبانی اسلامی، اراده آگاهانه افراد جامعه و رهبری هدفمند بر اساس مکتبی متعالی است که وقوع انقلاب در جامعه را حتمی خواهد نمود.

نتیجه

نظریه توسعه نامتوازن ازجمله نظریه های متأخر در باب علل رویداد انقلاب ها به شمار می آید که علت اصلی انقلاب را در توسعه نیافتگی سیاسی در جوامعی می داند که فرایند توسعه اقتصادی در آنها آغاز گردیده یا به اتمام رسیده است و ساختار سیاسی توان جذب درخواست های مشارکت ایجاد شده را ندارد.

باید توجه داشت که پیش فرض این نظریه توسعه یافتگی اقتصادی است

از سوی دیگر در نظریه های مختلفی که به تبیین انقلاب اسلامی ایران پرداخته شده، موضوع اسلام گرایی و فرهنگی بودن انقلاب اسلامی مورد تأکید قرار گرفته است و اغلب صاحب نظران بر این باورند که انقلاب اسلامی ایران وجهه فرهنگی داشته است. انقلاب اسلامی ایران به علاوه بیشتر در قالب چالش سنت و مدرنیته و تقابل با مدرنیته اتفاق افتاد و این در حالی است که نظریه مذکور، درست اجرائشدن توسعه و ناهمگون بودن آن را که بخشی از

فرایندهای مدرنیته است، به عنوان عامل انقلاب می‌داند و این در حالی است که انقلاب اسلامی ایران چالشی بر فرایند اصل مدرنیزاسیون بود.

بر اساس مبنای معرفت شناختی نظریه هانتینگتون توسعه اقتصادی وعدم توسعه سیاسی موجب انقلاب است و بر اساس مبنای معرفت شناختی هانتینگتون، انسان محور توسعه پیرامونی است، وی انسان و اراده او و همچنین باورها و ایدئولوژی‌ها را در شکل‌گیری انقلاب بی‌اثر تلقی نموده است. این درحالی است که محرک اصلی در انقلاب اسلامی ایران دیدگاه ارزشی و مکتبی است در کنار این امر وجود رهبری عالم.

از دیگر ویژگی‌های نظریه هانتینگتون مبنای هستی‌شناختی مادیرایانه وی است که علل شکل‌گیری انقلاب را با دید مادی بررسی کرده است و از تحلیل پشوانه‌های ایدئولوژیک، فرهنگی و مذهبی باز مانده است.

همچنین در نظریه توسعه نامتوازن، انسان‌ها تنها ابزارهای مکانیکی ساختارهای جامعه هستند، این در حالی است که از نظر مبانی انسان‌شناسی اسلام، انسان‌ها سازنده تحولات اجتماعی هستند.

از منظر مبانی دین‌شناسی گرچه وی تا حدودی به رابطه دین و سیاست در اسلام اذعان نموده اما به نقش فرهنگ، ایدئولوژی و رهبری دینی در شکل‌دهی و هدایت انقلاب نپرداخته است.

درمجموع به نظر می‌رسد که نظریه توسعه نامتوازن در فضای گفتمانی خاصی مطرح شده که موفقیت کمتری در تبیین تحولات انقلابی در ایران دارد و تطبیق آن با دیگر تحولات انقلابی متأخر در جهان اسلامی می‌تواند به این نتیجه منتهی شود که نظریه توسعه نامتوازن در تحلیل تحولات جهان اسلام، اغلب توفیق کمتری دارند.



فهرست منابع

۱. ابوطالبی، مهدی، (۱۳۸۸ش) تبیین ناکارآمدی علم سیاست غربی در تحلیل نهضت امام خمینی (رحمه الله). قم: موسسه پژوهشی و آموزشی امام خمینی (رحمه الله).
۲. تیلور، استن (۱۳۸۸ش). علوم اجتماعی و انقلابها. تهران: شاهد.
۳. خسرو پناه، عبد الحسین، درس های معرفت شناسی و روش شناسی علوم انسانی،
۴. خسرو پناه، عبد الحسین، (۱۳۹۳ش) در جست و جوی علوم انسانی اسلامی، قم، دفتر نشر معارف.
۵. ذهیری، علیرضا، (۱۳۷۶ش) تاثیر اصلاحات ناهمگون در وقوع انقلاب اسلامی ایران، مجموعه مقالات اولین سمینار انقلاب اسلامی، ج ۲، قم، دفتر نشر معارف،
۶. کاتوزیان، محمد علی همایون، (۱۳۷۳ش) اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، تهران، نشر مرکز،
۷. مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۷۵ش)، مروری بر نظریه های انقلاب در علوم اجتماعی، مجله راهبرد، شماره ۹
۸. ملکوتیان، مصطفی (۱۳۸۷ش) بازخوانی علل وقوع انقلاب اسلامی در سپهر نظریه-پردازی ها، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۹. ملکوتیان، مصطفی، (۱۳۹۴ش) نگرشی به نظریه های انقلاب و نقد و ارزیابی آنها، مجله مطالعات تحول در علوم انسانی، دوره ۳، شماره ۴
۱۰. منوچهری، عباس (۱۳۹۰ش) نظریه های انقلاب، تهران، سمت.
۱۱. هانتینگتون. ساموئل، (۱۳۷۰ش) سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم
۱۲. هانتینگتون. ساموئل، (۱۳۸۱ش) موج سوم دموکراسی در پایان سده ۲۰، مترجم: احمد شهسا، ناشر: روزنه



۱۳. هانتینگتون، رابرت جرویس، جان میرشایمر، کنت والتز، ناگفته های سیاست بین الملل.، عسگر قهرمانپور (مترجم) ناشر: دفتر علم
۱۴. هراتی، محمد جواد، (۱۳۹۴ش) مطالعه تطبیقی آزمون پذیری نظریه انقلاب هانتینگتون با انقلاب در ایران و مصر، دوفصلنامه جامعه شناسی سیاسی جهان اسلام.